

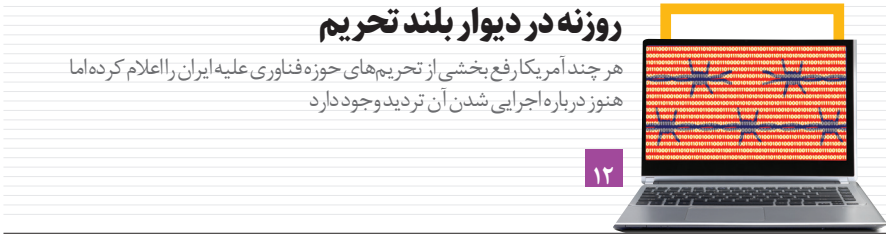


الو! شمس‌العمارها؟ قبله عالم تشریف دارند؟

داستان گراهام بل و تلفن در تهران

۱۱

شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۴ | ۲۱ جمادی الثانی ۱۴۴۴ | سال سی و یکم | شماره ۸۶۸۹



روزنه در دیوار بلند تحریم

هر چند آمریکا رفع بخشی از تحریم‌های حوزه فناوری علیه ایران را اعلام کرده اما هنوز درباره اجرایی شدن آن تردید وجود دارد

۱۲

همیشه یک زندگی



پای صحبت‌های مادر شهید «امیر سیاوشی»؛ خادم امامزاده‌ای که مدافع حرم شد

حرف راست می‌گفت، حتی وقتی به ضررش بود

گزارش **مژگان مهرابی**
روزنامه‌نگار

کار هر روز او است که به امامزاده علی‌اکبر (ع) بیاید و سری به امیر بزند؛ به پسرش امیر نورچشمی‌اش بود. عزیز در دانه‌اش، وابستگی مادر به امیر بیشتر از فرزندان دیگر بود شاید همین باعث شده آتش رفته در دست بوده و حق، اما مادر است دیگر، دل‌تنگی‌های مادرانه‌اش را نمی‌تواند زیر چهره آرام خود پنهان کند. شهید «امیر سیاوشی» به باور دوستان و همسالان خود قهرمانی بود که ادای قهرمانی را در دنیاورد. همه جور امکانات برای یک زندگی ایده‌آل را داشت و بی‌توجه به آنکه چند هفته دیگر زمان برگزاری مراسم جشن عروسی‌اش است پشت پایبه دنیا زد و برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) به سوریه رفت و در ۲۹ آذرماه سال ۱۳۹۴ در منطقه خان طومان به شهادت رسید. او وقت آسمانی شدن فقط ۲۷ سال داشت.

در کوچه‌پسکویه‌های چیدری می‌توان حضورش را حس کرد. همان جوان خوش‌سیم و خوش‌برخورد محل که وقتی به کوچک و بزرگ می‌رسید انحالبرسی می‌کرد و سعی داشت با حرف‌های نشاط‌آور لبخندی بر لبان‌شان بینشانند. امکان نداشت امیر جایی باشد و اتفاقات خنده‌داری رخ ندهد. او با سز زندگی و نشاط موجی از شادی را برای همه به ارمغان می‌آورد. مصادر به یاد روزهایی که امیر در کنارش بود می‌افتد: «وقتی در کوچه‌پسکویه‌های چیدری راه می‌روم انگار جای پای امیر را می‌بینم. صدای امیر را می‌شنوم. او خیلی پرشور و شور بود. از کوچک تا بزرگ پسر همه می‌گذاشت. خنده از روی لب‌هایش محو نمی‌شد. نشد یکبار او را اخمو ببینم. اگر هم از کسی ناراحت می‌شد به روی خود نمی‌آورد. سعی می‌کرد با محبت اشتباه فرد را گوشزد کند.» میدان چیدری را به سمت امامزاده و بعد سمت مزار پسرش می‌رود. شهید امیر سیاوشی، کوچک‌ترین گردی روی مزار نیست. با این حال ظرف آب را بر می‌دارد و خانه

ابدی در دانه‌اش را تمیز می‌شود. می‌گوید: «امیر خیلی تمیز و مرتب بود. همیشه ورد زینب‌اش این بود که ظاهر شیعه باید جوری باشد که به دل نشیند.»

خادم امامزاده علی‌اکبر، بود

امیر از بچگی عادت داشت وقتی از خانه بیرون می‌آمد سر راه مدرسه اول خدمت امامزاده علی‌اکبر(ع) می‌رسید. عرض ارادت می‌کرد و بعد راهی می‌شد. این رویه را تا وقت شهادتش انجام می‌داد. انگار دین امامزاده آن هم ابتدای روز مهر تاییدی می‌شد بر کارهایش یا شاید هم می‌خواست با دعای آقا روزه را شروع کند. مادر می‌گوید: «او را برای خادمی امامزاده انتخاب کرده بودند. لباس سبز آستان را که به تن می‌کرد گیرایی‌اش بیشتر به چشم می‌آمد. در مناسبت‌های مذهبی کارش در آنجا بیشتر می‌شد؛ از نصب داریست و سیم کشی تا جابه‌جا کردن وسایل؛ همه کار کرد. در دوره معاصر باید گذشته، باید مطالعه یا تحقیق کنیم، اما گاهی بدنی بالایی داشت. او از جان مایه‌ی گناشت. حال

گفت و گو با مهدی طاهری، برگزیده جشنواره عکس‌های حاج‌قاسم

محبوبیت حاج‌قاسم با شهادت تکمیل شد



گزارش **شهره کیانوش‌راد**
روزنامه‌نگار

سرداری است که خود را سرسبز وطن می‌نامید. مهدی طاهری، عکاسی که با عکس‌های احترام‌سرباز به ساختن مقدس امام‌ضار(ع) به شهرت رسید، معتقد است که عکاسی به‌ویژه عکاسی مستند، بازتاب یک واقعیت است. این عکاس و مدرس عکاسی متولد ۱۳۵۹ بوده و عمده فعالیتش در حوزه عکاسی مستند است. عکس او با چیدمان شب‌یلدا، در نخستین سالگرد شهادت شهید قاسم سلیمانی با عنوان «جشنواره عکس‌های حاج‌قاسم شد. با او درباره تأثیر هنر و به‌ویژه عکس در معرفی شخصیت حاج‌قاسم گفت‌وگو کرده‌ایم.

طاهری معتقد است می‌توان از راه هنر شخصیت شهید حاج قاسم سلیمانی را به مخاطب معرفی کرد و می‌گوید: «اساساً زبان هنر خوشایند است. ممکن است گاهی گزنده باشد، اما به‌خاطر خوشایندی که در فرم دارد تأثیر گذار است. در این میان، عکاسی تفاوتی با بقیه هنرها دارد. نقاشی از یک عقیده و ایده‌های نشأت می‌گیرد و می‌تواند با واقعیت فاصله داشته باشد یا نداشته باشد. اگر شری سروده شود، می‌تواند با عراق همراه باشد یا نباشد. اما عکاسی به‌ویژه عکاسی مستند، بازتاب یک واقعیت است. در عکس‌هایی که از مراسم تشییع حاج‌قاسم منتشر شده، عراق نشده و همه با چشم خودشان حضور مردم را در عکس‌ها

خوشی که وقتی لباس سبز خادمی را می‌پوشید و پرچم را روی هوا می‌چرخاند داشت، با هیچ چیز عوض نمی‌کرد. وقتی هم غذای نذری پخته می‌شد کلی این طرف و آن طرف می‌گشت تا پارکبانان و دوره‌گردها را پیدا کند و به آنها غذا بدهد.» چقدر دلنشین بود صوت مناجاتش وقتی سخن امامزاده علی‌اکبر(ع) را جارو می‌زد. هنگام رتق و فتق امور امامزاده اشک چشم‌اش جاری بود و ذکر یاعلی(ع) از زینب نمی‌افتاد.

لباس نوبی که به دوستش بخشید
اینکه جوانی در عصر امروزی خود را انقدر مقید به انجام امور معنوی بداند و سعی کند مسیر درست را برود قابل‌تقدیر است اما سبک زندگی زیبا و پاک او خبر از تربیت خوب مادری می‌دهد که پایه‌های فرزندش رفته و همین بوده است. مادر می‌گوید: «بیشتر از هر چیز به لقمه حلال اهمیت می‌دادم و خدا را شکر می‌کنم که همسر هم همین عقیده را داشت. سعی ما این بود که پاک‌ترین روزی را سفر بگذاریم. برای همین اگر متوجه می‌شد کسی از خانه بیرون می‌رفت، تا قبل از اینکه مدرسه بروند، ولی ۷-۸ ساله که شدند دیگر نمی‌شد در خانه بماند. یک روز دوچرخه‌سواری می‌کردند و یک روز قایم باشک. با بچه‌های کوچک سرگرم می‌شدند. دوست نداشتیم آنها را محدود کنیم برای همین سعی کردم رابطه دوستانه‌ای با آنها داشته باشم که اگر مسئله‌ای برای‌شان پیش آمد حتماً با من در میان بگذارند و با من رفیق نباشند. البته گاهی هم می‌شد که مادر از دستشان عصبانی شود. امیر طاقت ناراحتی وسیله‌ای که دارد خوش‌اش آمده آن را می‌بخشید.» او خاطرهای از دوران نوجوانی امیر تعریف می‌کند. ماجرا مربوط به لباس نوبی می‌شود که مادر آن را برای امیر خریده بوده است. او تعریف می‌کند: «امیر کلاس اول راهنمایی بود. لباس نوبی او خریده

بودم. خیلی هم دوستش داشت. صبح آن را پوشید به مدرسه رفت. ظهر که آمد دیدم لباس کهنه‌ای به تن دارد. گفت یکی از دوستانم از آن خوش آمد به او دادم. با اینکه از کارش جا خوردم اما حرفی نزدم برای همین لباس هلالکسی‌اش را شستم و به امیر دادم. گفتم لباس را پس بده.»

طاقت ناراحتی مادر را نداشت
دلخوشی‌های مادر مرور خاطرات خوشی است که از امیر دارد. بچگی و شیطنت‌هایش، خنده‌های کشش دار و بلندش. مهربانی‌هایش. همه این‌ها فیلم سینمایی شده که او روزی چندبار نگاهش می‌کند. به یاد تخریب بازی‌های او می‌افتد: «امیر و احمد با هم ۲ سال فاصله سنی داشتند. مثل دوقلو بودند. تا قبل از اینکه مدرسه بروند نمی‌گذاشتیم برای بازی بیرون از خانه بروند. ولی ۷-۸ ساله که شدند دیگر نمی‌شد در خانه بماند. یک روز دوچرخه‌سواری می‌کردند و یک روز قایم باشک. با بچه‌های کوچک سرگرم می‌شدند. دوست نداشتیم آنها را محدود کنیم برای همین سعی کردم رابطه دوستانه‌ای با آنها داشته باشم که اگر مسئله‌ای برای‌شان پیش آمد حتماً با من در میان بگذارند و با من رفیق نباشند. البته گاهی هم می‌شد که مادر از دستشان عصبانی شود. امیر طاقت ناراحتی وسیله‌ای که دارد خوش‌اش آمده آن را می‌بخشید.» او خاطرهای از دوران نوجوانی امیر تعریف می‌کند. ماجرا مربوط به لباس نوبی می‌شود که مادر آن را برای امیر خریده بوده است. او تعریف می‌کند: «امیر کلاس اول راهنمایی بود. لباس نوبی او خریده

من حاج‌قاسم مثل یک عکس باور پذیر است. ذات عکاسی نشان از یک حقیقت و واقعیت بیرونی می‌دهد. حاج‌قاسم هم اینگونه است. مردم او را مثل یک عکس و تصویر روشن دیده‌اند. خیلی عیان بوده و لازم نبوده برای دیدنش مطالعه یا تحقیق کنند. مردم حاج‌قاسم را با همه چشم، گوش و حواسشان درک کردند. برای همین خیلی زود همه دل‌ها را فتح کرد. ضمن اینکه بخشی از محبوبیت حاج‌قاسم با شهادت تکمیل شد. او قبل از شهادت هم محبوب بود اما وقتی مهر قدرتمندی به نام شهادت، پای زندگینامه او خورد، آن محبوبیت به اطمینان قلبی رسید.» او در ادامه می‌گوید: «رویدادهای عراق و سوریه حضور داشتیم و عکاسی کردم. خیلی جاها دوست داشتیم هم‌پا و همراه حاج قاسم می‌بودم و عکاسی می‌کردم، ولی همیشه در چنین مواقعی به‌دلیل حساس بودن شرایط، ما به‌عنوان عکاس سعی می‌کردیم با همان فکر و هدف جلو برویم؛ یعنی عکاسی و ثبت عکس‌ها برای ما مسئله شخصی نبود. دوست داشتیم قطره‌ای از دریای بیکران باشیم. اما خوب حسرتش همیشه برای من هست.»

حاج‌قاسم؛ نمادی ملی و ماندگار
«یلدای سلیمانی» عکسی از مهدی طاهری است که به مناسبت نخستین سالگرد شهادت حاج‌قاسم سلیمانی گرفته شد. این عکس که چیدمانی از شب یلداست، برگزیده جشنواره عکس‌های حاج‌قاسم شد. طاهری می‌گوید: «شب یلدا اتفاقی کاملاً ایرانی و ملی است. از سال‌های گذشته مراسم یلدا با نمادهای ملی چیدمان شده. من در این عکس، تصویری از حاج‌قاسم را در کنار المان‌های دیگر شب یلدا قرار دادم. هدفم این بود که نشان بدهم اگر چه خواستند حاج‌قاسم را از صحنه فیزیکی مناسبات حذف کنند، ولی ایشان تبدیل شد به یک المان کاملاً ایرانی و ملی، مانند همان المان‌های ریشه‌داری که از سال‌های گذشته برای ما ایرانیان به یادگار مانده است. مانند همه چیزهایی که ما به آنها دلبستگی داریم و المانی جدانشدنی از فرهنگ و باور ماست.»

مکت

هیچ چیز مثل همیشه نیست

کتاب «هیچ چیز مثل همیشه نیست» داستان زندگی شهید مدافع حرم امیر سیاوشی را روایت می‌کند. الهه آخرتی، نویسنده آن فرزند و شیب‌های زندگی شهید سیاوشی را از کودکی تا شهادت بازگو می‌کند. این کتاب در انتشارات روایت فتح منتشر شده است. به باور آخرتی، امیر سیاوشی کسی است که ادای قهرمان‌ها را در نمی‌آورد و هر چه از او سرمی‌زند برگرفته از منش و باورهای قلبی او است. جوانی که با خواندن زندگی‌نامه‌اش تنها تصویری که در ذهن جای می‌گیرد قهرمان بودن او است.

وساطت مادرانه

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «خواست‌های امیر مثل همه بچه‌ها سال به سال با خودش بزرگ تر شد. از جمله داشتن یک موتور. علاقه امیر به موتور و هر چیزی که به آن مربوط می‌شد موضوعی نبود که دیگران از آن بی‌خبر باشند. آن قدر از اوایل نوجوانی عکس موتورهای مختلف را جمع کرده و درباره‌شان حرف زده بود که همه می‌دانستند امیر کمتر چیزی را به اندازه موتور دوست دارد. با این حال هیچ‌کس توقع نداشت که به محض تمام کردن مقطع سوم راهنمایی بگوید موتور می‌خواهد. طبیعی بود که ابتدا کسی حرفش را جدی نگیرد اما وقتی بای

تحصیل را وسط کشید و «مکان نداشت امیر جز حرف راست حرفی بزند. نه درباره کسی صحبت می‌کرد نه دوست داشت بدگویی کسی را بشنود.» مادر با گفتن این جمله نشان می‌دهد در خانه‌شان صداقت و صمیمیت آقوله‌ای است که بیشتر از هر چیز اهمیت داشته و دارد. او ادامه می‌دهد: «برای اینکه فرزند راستگو بار بیایری فقط کافی است خودت صادق باشی. این موضوع در خانه ما خیلی جدی اجرا می‌شد. نه تنها امیر بلکه باقی بچه‌ها امکان نداشت کلام کذب بگویند. حتی اگر به ضررشان تمام می‌شد. سعی ما بر این بود که روابط صمیمانه‌ای با آنها برقرار کنیم. خانه محل امنیت و شکوفایی بچه‌هاست. بچه‌ها باید بتوانند با پدر و مادر راحت مشکلات و خواسته‌های خود را در میان بگذارند و دیگر اینکه حامی هم باشند. در خانواده خفزی ما انگار که دوست صمیمی زندگی می‌کردند. همه برای هم بودند و این باعث آرامش همه ما شده بود.» او بانوی باتجربه‌ای است و یک مربی آگاه از کوچک‌نویایی بچه‌ها می‌دانسته چطور آن‌ها را جلد مسجد و هیئت کند. مادر معتقد است تربیت مذهبی بچه‌ها جلوی خیلی از آسیب‌ها را می‌گیرد. او به سال‌های گذشته برمی‌گردد: «از وقتی خیلی کوچک بودند آنها را به هیئت می‌بردم. امیر وقتی به سن نوجوانی رسید در میدان چیدری چایخانه‌ای به عشق حضرت عباس(ع) درست کرد و ایام محرم جای می‌داد. با هنر خودش. بعد از شهادتش تا الان دوستانش این کار را می‌کنند. امیر ما می‌اندازد هیئت رایه‌العباس بود.»

مجموعه پوستر «شهید امنیت» منتشر شد

خانه طراحان انقلاب اسلامی مجموعه پوستر «شهید امنیت» را تولید و منتشر کرد. این مجموعه پوستر با شعار «جان تو و جان شهید...» با هدف آدای احترام به مقام والای شهادی حوادث و اغتشاشات اخیر طراحی شده است. تصویرسازی این مجموعه را علیرضا باقری، طراحی گرافیک را روح‌الله مختاری و مجتبی حسن‌نوشتر این مجموعه پوستر را برعهده داشته‌اند.

جشن عروسی به سبک امیر

رحبانه فراتی نعره‌سوی شهید سیاوشی است. کسی که زندگی زیر یک سقف را با او تجربه نکرد. او از شرط همسرش برای گرفتن مراسم عروسی می‌گوید: «زردیک ۳ سال عقد کرده بودیم. بعد از کلی اصرار مادر، راضی شد با پایان مراسم مراسم جشن بگیریم. او به مادرش گفته بود که من جشن می‌گیرم اما یک شرط دارم. اینکه هر کس می‌خواهد به جشن بیاید باید با چادر بیاید. گفتم نمی‌شود که گفت اگر نمی‌تواند نیاید. برای من و امیر آرامش مهم‌ترین چیز بود. او روزی هم که می‌خواست به سوریه برود به من حرفی نزد. فقط گفت ماوریت می‌رود. سفارش کرد به خودم برسیم. ناراحت نیاشم. خوب غذا بخورم.»

خبر

برگزاری کنگره ادبیات پایداری

دهمین کنگره ادبیات پایداری با محوریت جهاد تبیین به همت بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سازمان ادبیات و تاریخ دفاع مقدس اداره کل استان کرمان به‌زودی برگزار می‌شود. در اجرای این برنامه دانشگاه شهید باهنر کرمان و همچنین مؤسسه فرهنگی هنری حماسه ناله‌ار(ع) و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام همکاری خواهند داشت. این کنگره با توجه به عرصه جهاد تبیین در نظر گرفته شده و با محورهای ادبیات (حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی، عرفانی، آیینی)، حوزه مفهومی مقالات (عدل، قناعت، علم و ادب‌آموزی، محبت‌ورزی، جهاد و شهادت، خانوادگی و سبک زندگی)، رشته‌های مرتبط برای مطالعات بین‌رشته‌ای (زبان‌های خارجی، علوم تربیتی و روانشناختی، مدیریت اقتصاد، علوم اجتماعی، معارف اسلامی) برگزار می‌شود. علاقه‌مندان برای شرکت در این کنگره تا ۵ بهمن ۱۴۰۱ فرصت دارند تا آثار خود را به دبیرخانه کنگره به نشانی adabiyat.e.paydari@chmail.ir ایمیل کرده یا در پیام‌رسان‌های ایستا، سروش، بله و روبیکا به شماره ۰۹۹۱۳۴۸۹۸۷۹ ارسال کنند. نتایج نهایی پذیرفته‌شدگان ۳۰ بهمن اعلام می‌شود. زیمان برگزاری کنگره در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۴۰۱ در تالار وحدت دانشگاه شهید باهنر کرمان به صورت حضوری خواهد بود. کسانی که تمایل به کسب اطلاعات بیشتری درباره چگونگی شرکت در کنگره را دارند می‌توانند با شماره تلفن‌های ۰۳۳۲۲۳۲۵۳۲۸ یا شماره ۰۹۹۱۳۴۸۹۸۷۹ تماس بگیرند.

مسابقه کتابخوانی به یاد سردار

فرهنگسرای امید با همکاری مکتب شهید سلیمانی، مسابقه کتابخوانی با محوریت کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» را ویژه عموم مخاطبان برگزار می‌کند. این مسابقه در آستانه سومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی و با هدف معرفی ابعاد کبریا بیان‌شده‌ای از زیست و فعالیت شهید سلیمانی برگزار می‌شود. کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» زندگی‌نامه خودنوشت شهید قاسم سلیمانی است که توسط انتشارات مکتب حاتم منتشر شده و شامل دست‌نوشته‌های شخصی شهید سلیمانی از دوران کودکی و زندگی در روستای قنات‌ملک کرمان تا میانه مبارزات انقلابی در سال ۱۳۵۷ است. انتخاب نام این کتاب برگرفته از داستانی است که خود شهید سلیمانی در کتاب نقل می‌کند. این نام به ماجرای هتک حرمت یک مأمور شهربانی در زمان شاه به یک دختر بی‌حجاب و ایستادی شهید سلیمانی در برابر این اقدام او برمی‌گردد. علاقه‌مندان می‌توانند از یکم تا ۳۰ دی‌ماه در این مسابقه کتاب‌نیز در اختیار عموم مخاطبان قرار می‌گیرد و در پایان به کسانی که سؤالات را به درستی پاسخ داده باشند، به قید قرعه جوایزی اهدا خواهد شد. علاقه‌مندان برای شرکت در این مسابقه و کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره تلفن ۰۳۳۲۲۳۲۵۳۲۸ تماس بگیرند.

مجموعه پوستر «شهید امنیت» منتشر شد

خانه طراحان انقلاب اسلامی مجموعه پوستر «شهید امنیت» را تولید و منتشر کرد. این مجموعه پوستر با شعار «جان تو و جان شهید...» با هدف آدای احترام به مقام والای شهادی حوادث و اغتشاشات اخیر طراحی شده است. تصویرسازی این مجموعه را علیرضا باقری، طراحی گرافیک را روح‌الله مختاری و مجتبی حسن‌نوشتر این مجموعه پوستر را برعهده داشته‌اند.

جشن عروسی به سبک امیر

رحبانه فراتی نعره‌سوی شهید سیاوشی است. کسی که زندگی زیر یک سقف را با او تجربه نکرد. او از شرط همسرش برای گرفتن مراسم عروسی می‌گوید: «زردیک ۳ سال عقد کرده بودیم. بعد از کلی اصرار مادر، راضی شد با پایان مراسم مراسم جشن بگیریم. او به مادرش گفته بود که من جشن می‌گیرم اما یک شرط دارم. اینکه هر کس می‌خواهد به جشن بیاید باید با چادر بیاید. گفتم نمی‌شود که گفت اگر نمی‌تواند نیاید. برای من و امیر آرامش مهم‌ترین چیز بود. او روزی هم که می‌خواست به سوریه برود به من حرفی نزد. فقط گفت ماوریت می‌رود. سفارش کرد به خودم برسیم. ناراحت نیاشم. خوب غذا بخورم.»

